

نوع مقاله: پژوهشی

فرجام نفوس ناقصه از منظر آیات و روایات

z.kahrizi72@gmail.com

a.mansouri@razi.ac.ir

ک. زهرا کهریزی / کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه رازی

عباسعلی منصور / استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه رازی

دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۸

چکیده

تیین سرنوشت نفوس ناقصه (کودکان، دیوانگان و ابلهان) در آخرت، از دشوارترین مباحث کلامی است. در متون دینی این مسئله، هم ذیل مفهوم «مستضعفین» و «رُفَع القلم» مطرح شده و هم به صورت مستقیم روایت متعددی درباره سرنوشت این نفوس وارد شده است. گرچه در قرآن آیه‌ای صریح درباره سرنوشت نفوس ناقصه وجود ندارد، اما آیات متعددی وجود دارد که بر معاد همگانی دلالت دارند. در روایات، سرنوشت‌های متعددی برای این نفوس بیان شده است. آنچه از مجموع روایات استفاده می‌شود، این است که معاد پدیده‌ای همگانی است و نفوس ناقصه را هم شامل می‌شود؛ اما در باب جایگاه این نفوس در آخرت، اجماعی بین روایات نیست. در متن مقاله، روایات را ذیل یک تقسیم چهارگانه بررسی نموده‌ایم. به نظر می‌رسد که قابل دفاع‌ترین دیدگاه در میان روایات، یکی از دو قول است: اینکه درباره سرنوشت این نفوس سکوت کنیم و مسئله را به خدا واگذاریم یا اینکه تمام این نفوس را مشمول رحمت الهی و برخوردار از سعادت بدانیم.

کلیدواژه‌ها: نفوس ناقصه، معاد کودکان، معاد دیوانگان، معاد ابلهان، مستضعفین، رُفَع القلم.

معاد و سرنوشت نفوس ناقصه (کودکان، دیوانگان و ابلهان) یکی از دشوارترین و بحث‌انگیزترین مسائل معاد است. دشواری این مسئله از این جهت است که هر جوابی که به این مسئله داده شود، با مشکلات خاص خود مواجه است. اگر برای این نفوس قائل به معاد شویم، آن‌گاه تبیین نحوهٔ ثواب و عقاب اخروی این نفوس دشوار است؛ و اگر معاد این نفوس را نفی کنیم، آن‌گاه هم با برخی تصریحات دینی ناسازگار است و هم با برخی آرای فلسفی که این نفوس را صاحب نفس مجرد می‌دانند. شاید به دلیل همین پیچیدگی و چندوجهی بودن مسئله است که بین فلاسفه در این مسئله اختلاف نظر جدی وجود دارد؛ به گونه‌ای که برخی چون *فارابی* به صراحت منکر معاد نفوس ناقصه‌اند (فارابی، ۱۹۹۶، ص ۹۳؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۳۰۴-۳۰۶) و برخی چون *ابن‌سینا* با تصریح و تأکید، معاد را امری همگانی می‌دانند و نه تنها معدوم شدن نفوس ناقصه پس از مرگ را نظری باطل می‌دانند (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۲۷۳-۲۷۴)، بلکه تصریح می‌کنند: بعید نیست که این نفوس به سعادت مختص عارفان نیز ناائل شوند (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰-۱۴۱).

سنخ خاص مسئله به گونه‌ای است که تحلیل آن در دایرهٔ محاسبات عقلی نمی‌گنجد و عقل نمی‌تواند در این مورد - به ویژه در کیفیت حشر این نفوس - حکم قطعی صادر کند. از این رو ضرورت دارد که این مسئله را در متون دینی پیگیری کنیم. این مقاله سعی دارد که سرنوشت نفوس ناقصه را از منظر آیات و روایات وارده در منابع شیعی بررسی کند. دو پرسش اساسی که در این مقاله پیگیری می‌شوند، عبارت‌اند از: ۱. آیا از منظر متون دینی، نفوس ناقصه معاد دارند یا با فساد تن معدوم می‌شوند؟ ۲. اگر پاسخ این متون به پرسش اول مثبت است، دیدگاه این متون دربارهٔ کیفیت معاد این نفوس از حیث بهره‌مندی از سعادت و شقاوت چگونه است؟

در مقاله سعی شده که اولاً در استحصای آیات و روایات مربوطه به گونه‌ای تتبع و پیگیری شود که مقاله یک منبع نسبتاً جامع در موضوع مورد بحث باشد؛ ثانیاً سعی شده که به روایات متکثر و بعضاً متناقض وارد شده در موضوع مورد بحث، یک نظم و ساختار مشخص داده شود.

در جست‌وجوی مفصلی که در زمینهٔ پیشینهٔ این بحث انجام گرفت، رساله یا کتابی که به صورت مستقل به مسئلهٔ محوری این مقاله پرداخته باشد، یافت نشد. بیشتر متن‌هایی که ناظر به این موضوع نگاشته شده‌اند، در قالب یادداشت‌های کوتاه در صفحهٔ اندیشهٔ روزنامه‌ها یا سایت‌های تحلیلی منتشر شده‌اند. البته دربارهٔ اصل مسئله معاد مقالات و کتاب‌های زیادی نوشته شده و بعید نیست که در این متون به صورت جزئی به این بحث اشاره شده باشد. همچنین مقالاتی که جنبه‌های فقهی و اصولی حدیث «رفع القلم» را بررسی نموده‌اند، به صورت موردی و مجمل به این مسئله اشاره کرده‌اند. تنها تحقیقی که به صورت مستقل در این باره یافت شد، مقالهٔ «فرجام کودکان در آخرت» (عزیزی علویچه، ۱۳۸۸) است. متن مذکور، اولاً بسیار خلاصه و با رویکرد ترویجی است؛ ثانیاً فقط معاد و سرنوشت کودکان را بررسی نموده است.

۱. مفهوم‌شناسی اصطلاح نفوس ناقصه

«نفوس ناقصه» یک تعبیر فلسفی است که فلاسفهٔ مسلمان هنگام بحث دربارهٔ سرنوشت نفوس انسان‌ها در آخرت و طبقه‌بندی این نفوس از حیث مراتب سعادت و شقاوت، به کار می‌برند. منظور ایشان از نفوس ناقصه، گروهی از انسان‌هاست که قوهٔ عاقلهٔ ایشان در حدی نیست که در زمینهٔ فهم حق و باطل و صواب و خطا، حجت بر ایشان تمام شده باشد و مصداق آن را نفوس کودکان، دیوانگان و ابلهان می‌دانند. البته این مفهوم در مقام توصیف مبهم است و فلاسفهٔ مسلمان اصطلاح «نفوس ناقصه» را ایضاً مفهومی ننموده‌اند. ایشان نفوس ناقصه را نفوسی معرفی می‌کنند که در زندگی دنیوی نفهمیده‌اند که ایشان را کمالی خاص است؛ اما این تعریف، نه جامع است و نه مانع. برای مثال، ایشان مشخص نکرده‌اند که مقصود ایشان از جنون، چه نوع جنونی است؛ یا مراد از ابلهان چه کسانی هستند و چه میزان از بله و حماقت شرط ورود در مفهوم ابله است؛ یا دربارهٔ نفوس کودکان مشخص نیست که مراد از کودک کیست و مرز خروج از کودکی را چه سنی می‌دانند (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ ق، ۲۷۳-۲۷۴؛ فارابی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۵-۲۸۹).

در متون دینی از تعبیر نفوس ناقصه استفاده نشده؛ اما به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم مطالب زیادی دربارهٔ این موضوع وارد شده است. اگر بخواهیم معادلی برای اصطلاح نفوس ناقصه در متون دینی پیدا کنیم، شاید بهترین معادل تعبیر «مستضعفین» یا «رُفَع القَلَم / المرفوع عنهم القلم» باشد. منظور از مستضعفین گروهی از انسان‌ها هستند که یا در مقام عمل شرایط عمل به دستورات دینی برای ایشان فراهم نیست یا در مقام نظر به‌دلیل ضعف اندیشه، به حقانیت دین یا مذهب حق پی نبرده‌اند (یوسفی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۵۹)؛ و منظور از «رفع القلم» کسانی هستند که به‌دلیل نقص تکوینی یا نداشتن اختیار و قدرت، تکلیف از ایشان ساقط شده است. البته نسبت مفهوم «رفع القلم» و مفهوم «مستضعف» با مفهوم «نفوس ناقصه» نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا مفهوم مستضعف و مفهوم رفع القلم عام‌تر بوده و کسانی را هم که از توان و سلامت عقلی برخوردارند، اما در عمل به دین یا رسیدن به حقایق دین به‌واسطهٔ علل بیرونی ناتوان هستند، را نیز شامل می‌شود.

پیش از ورود به بحث، ذکر این نکته لازم است که این مقاله بحث را در دو بخش آیات و روایات پیگیری می‌کند؛ اما از آنجا که نوع دلالت برخی از آیات بر موضوع مورد بحث به‌گونه‌ای است که اگر روایات وارده ذیل این آیات ذکر نشود، دلالت آیه بر موضوع مورد بحث روشن نخواهد شد، به‌ناچار در بخش آیات به این نوع روایات اشاره شده است.

۲. بخش اول: سرنوشت نفوس ناقصه از منظر آیات

در قرآن به‌صورت مصداقی و به نص و تصریح، آیه‌ای دربارهٔ سرنوشت نفوس ناقصه پس از مرگ وجود ندارد؛ اما آیات متعددی وجود دارد که بر معاد همگانی دلالت می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که اگر یک ناظر بی‌طرف سرنوشت نفوس ناقصه را از منظر این متن مقدس پیگیری کند، بیشتر از اینکه با شواهد دال بر عدم معاد این نفوس مواجه شود، با شواهد دال بر معاد همگانی مواجه می‌شود. آیاتی را که بر معاد همگانی - و بالتبع معاد نفوس ناقصه - دلالت دارند، می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: الف) آیاتی که با صراحت بیشتری بر معاد و احیای نفوس ناقصه پس از مرگ دلالت دارند؛ ب) آیاتی که صراحت کمتری بر مقصود دارند؛ اما می‌توان آنها را در راستای معاد همگانی تلقی نمود.

۱-۲. آیاتی که صراحت بیشتری بر معاد همگانی دارند

آیاتی که در این قسمت بررسی خواهند شد، هم دلالت صریح‌تری بر معاد و احیای نفوس ناقصه پس از مرگ دارند و هم از این آیات می‌توان اجمالاً کیفیت حیات اخروی و جایگاه این نفوس را در آن عالم استنباط نمود:

۱. در آیات ۹۷-۹۹ سوره «نساء» خداوند از گروهی به نام «مستضعفین» چنین یاد می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا». این آیات، در پاسخ به کسانی که علت هجرت‌گریزی و ضلالت خود را مستضعف بودن می‌دانند، مستضعفان واقعی را با توجه به دو عامل مهم استضعاف، یعنی ضعف علمی (لا یهتدون سبیلاً: ناآگاهی از راه نجات) و ضعف عملی (لا یستطیعون حیلَةً: ناتوانی در رفع موانع) مشخص نموده و آنان را از تکلیف هجرت استثنا می‌کند. قید «لا یهتدون سبیلاً» نفوس ناقصه را شامل می‌شود؛ زیرا در واقع، نفوس ناقصه کسانی هستند که به سبب نقص تکوینی، امکان هدایت برای ایشان فراهم نیست. ضمن اینکه در آیه به صراحت از «ولدان» به‌عنوان مستضعف یاد می‌شود. اما علاوه بر صراحت آیه دربارهٔ کودکان و قید «لا یهتدون سبیلاً»، روایات واردشده در ذیل این آیه تأیید می‌کنند که مستضعفین شامل نفوس ناقصه هم می‌شود (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۶۹ ص ۱۵۷-۱۶۱؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۰۴؛ صدوق، ۱۳۶۱، ص ۲۰۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۶۸).

علامه طباطبائی نیز در *المیزان* شمول مستضعفین برای نفوس ناقصه را تأیید می‌کند و مستضعفین را شامل دو گروه می‌داند: گروهی که به سبب نقصان فطری و تکوینی، در خصوص فهم معارف و عمل به آنها ناتوان‌اند و گروهی که صحیح‌العقل‌اند؛ اما شرایط فهم و عمل به حقیقت برای ایشان فراهم نیست؛ یعنی به دلایلی غیراختیاری، حق از ایشان پنهان مانده و حجت و دلیل به ایشان نرسیده است و توان کنار زدن موانع برای ایشان فراهم نیست (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۷۸-۸۰). مرحوم طبرسی در تفسیر *مجمع‌البیان* همین دو معنا را برای مستضعف ذکر می‌کند و مستضعف را کسی معرفی می‌کند که نمی‌داند؛ یا می‌داند، ولی نمی‌تواند تکالیف خود را انجام دهد و از محیط کفر هجرت کند (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۵۰).

نکته قابل توجه در تفسیرهای ارائه‌شده برای آیات یادشده این است که مفسران ضمن تأیید این مطلب که معاد امری همگانی است و نفوس ناقصه را هم شامل می‌شود، در مورد اینکه وضعیت این نفوس در آخرت از حیث سعادت و شقاوت چگونه است، تفصیل چندانی نمی‌دهند و با احتیاط قلم می‌زنند و معمولاً چیزی بیشتر از ترجمهٔ آیات ارائه نمی‌کنند و کیفیت حشر و جایگاه این نفوس را به رحمت الهی ارجاع می‌دهند. برای مثال، مرحوم طبرسی تصریح می‌کند: «از آنجاکه بهشت در برابر اعمال نیکوست و این گروه نسبت به اصل انجام واجبات یا انجام کامل و شرایط آنها معنورند، حکم آنان به لحاظ بهره‌مندی از پاداش و راه یافتن به بهشت، در گرو لطف و فضل خداست» (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۵۰). علامه طباطبائی در مورد سرنوشت آنان می‌نویسد: «آنان چیزی از خوبی و بدی در دست ندارند؛ زیرا آنچه می‌کرده‌اند، به‌عنوان کار خوب یا کار بد نمی‌گردند؛ در نتیجه امر آنها محول به خدای تعالی است تا پروردگارش با

ایشان چه معامله کند... البته با در نظر گرفتن اینکه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد، امید عفو دربارهٔ آنان بیشتر است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۷۱-۷۵). آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله دستغیب نیز با یک مضمون تقریباً مشترک تأکید می‌کنند: از آنجاکه جهل این افراد نسبت به معارف دین، ناشی از قصور و ضعفشان بوده و خودشان هیچ دخالتی در آن قصور و ضعف ندارند، از حکم جهنمی شدن مستثنا هستند و ممکن نیست خداوند تکلیف مالا یطاق و عقاب بلا بیان کند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۸۷-۸۶؛ دستغیب، ۱۳۹۵، ص ۲۲۸).

در ذیل همین آیه، سنخ دیگری از روایات وارد شده که دو مطلب را نشان می‌دهد: اینکه نفوس ناقصه از سرانجام نیک و سعادت‌مندان‌های برخوردارند و اینکه سعادت ایشان در حد سعادت عاملین و ابرار نخواهد بود (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۶۹؛ صدوق، ۱۳۶۱، ص ۲۰۱؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۰۵). آیت‌الله جوادی آملی بر نکتهٔ اخیر تأکید دارد که گرچه خداوند مستضعفین را عذاب نمی‌کند، اما ثواب این گروه هرگز مانند پاداش عمل‌کنندگان به تکلیف نیست؛ چون آنان برای رسیدن به بهشت نکوشیده و عمل صالحی انجام نداده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۱۵).

۲. آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ «توبه» بعد از اشاره به سرنوشت گروه‌های مختلف در آخرت می‌فرماید: «وَأَخْرُونَ مَرْجُونَ لَأْمُرَ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». از آنجاکه در چهار آیهٔ قبل‌تر، یعنی آیهٔ ۱۰۴، از گروهی یاد می‌شود که عمل صالح و عمل بد را به هم آمیخته‌اند، «وَأَخْرُونَ اغْتَرَفُوا بَذَنُوهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، می‌توان نتیجه گرفت که آیهٔ ۱۰۶ اشاره به گروه مستضعفین دارد یا دست‌کم گروه مستضعفین را هم شامل می‌شود.

برخی از روایات، مستضعفین را هم در ذیل این آیه قرار داده‌اند. برای مثال امام صادق علیه السلام ضمن اشاره به این مطلب که این آیه شامل حال کسانی است که معتقد به توحید و نبوت‌اند ولی گناهکارند، تأکید می‌کنند که مستضعفین، یعنی اطفال و کودکانی که به حد بلوغ نرسیده‌اند نیز همین وضع را دارند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۶۱). علامه طباطبائی نیز در تفسیر این آیه می‌نویسد: «این آیه فی‌نفسه و با قطع نظر از روایات، با وضع مستضعفین تطبیق می‌کند که در حقیقت مانند برزخی هستند میان نیکوکاران و بدکاران؛ هرچند در روایات شأن نزول آمده که این آیه دربارهٔ آن سه نفری نازل شده است که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده و بعد توبه کردند و خداوند توبه‌شان را پذیرفت» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۱۷).

در این آیه برخلاف آیهٔ ۹۸ سورهٔ «نساء»، در مورد سرنوشت این نفوس صرفاً وعدهٔ رحمت نمی‌دهد؛ بلکه مسئله را در حاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد و سرنوشت آنها را به خدا واگذار می‌کند و همان‌گونه که علامه طباطبائی اشاره کرده‌اند: «حتی دو اسم شریفی که در آخر آیه ذکر شده (علیم و حکیم)، ابهام را می‌رساند؛ زیرا این دو اسم دلالت دارند بر اینکه خدا دربارهٔ آنان بر مقتضای حکمت و علمش رفتار می‌کند؛ به‌خلاف دو اسمی که در ذیل آیهٔ (و) آخرون اعترفوا بذنوبهم آورده شده است؛ چون در آخر آن آیه فرمود: «عسى الله ان يتوب عليهم و الله غفور رحيم» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۱۷). اتفاقاً در روایاتی که دربارهٔ سرنوشت نفوس ناقصه وارد شده نیز این نوع مواجهه وجود دارد و برخی روایات از غور در مسئلهٔ سرنوشت نفوس ناقصه نهی کرده و توصیه می‌کنند که این مسئله را به حکمت خدا واگذار کنید. در بخش روایات، با تفصیل بیشتری به بررسی این دسته از روایات خواهیم پرداخت.

نکته قابل تأمل در مورد سرنوشت اخروی نفوس انسان‌ها در آخرت در این آیه و آیه ۹۸ سوره «نساء» این است که نباید سرنوشت اخروی انسان‌ها را به دوگانه کافر و مؤمن منحصر کنیم؛ چنان که امام صادق علیه السلام در رد سخن زراره که به استناد آیه «وَالَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (تغابن: ۲) مردم را به دو گروه کافر و مؤمن تقسیم می‌کند، می‌فرماید: «ای زراره! کلام خدا در قرآن راست‌تر از کلام توست. کجا باید کسانی که خداوند در سوره نساء از آنان سخن گفته است و کجا باید اعراف؟» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۱۶۷). در روایتی دیگر، حمزقبن الطیار از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «مردم برحسب وضعیتشان در برابر وعیدها (بهشت و جهنم) شش قسم‌اند: مؤمنان؛ کفار؛ مستضعفین؛ مرجون لأم‌الله؛ معترضان یا معترفان به گناه، که عمل صالح و ناصالح را مخلوط کرده‌اند؛ و اهل اعراف» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۱). البته علامه طباطبائی ضمن پذیرش این نکته که از آیات قرآن چنین برمی‌آید که انسان‌ها در آخرت منحصر به دو گروه سعید و شقی نیستند، متذکر می‌شود: که این معنا مسلم و بدیهی است که مستضعفین هم سرانجامی دارند و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائماً به حالت بلا تکلیفی و انتظار بمانند؛ بلکه بالاخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۳).

۳. در آیه ۲۱ سوره «طور» به مؤمنان وعده می‌دهد که در آخرت ذریه ایشان را به آنها ملحق خواهد کرد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ». قریب به همین مضمون، در آیه ۸ سوره «غافر» و آیه ۲۳ سوره «رعد» تکرار می‌شود.

در این آیه قید «اتبعتهم بایمان» و در آیات سوره «غافر» و سوره «رعد» قید «من صلح» دایره این ذریه را به فرزندان محدود می‌کند که در ایمان و عمل صالح از پدران صالح خود تبعیت نموده باشند. این قیده‌ها اطلاق این آیات بر نفوس ناقصه را دشوار می‌سازند. اما باین حال، برخی مفسران معتقدند که این آیه می‌تواند نفوس ناقصه را هم شامل شود و تصریح می‌کنند که لازم نیست کودکان کاملاً از پدران خود تبعیت کرده و به درجه ایمان پدرانشان رسیده باشند تا به آنان ملحق شوند؛ زیرا سیاق امتنان - اینکه خدا به واسطه الحاق فرزندان هیچ عملی از پدران را کم نمی‌کند - مؤید این مطلب است (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۶۵). علامه طباطبائی شمول این آیه برای کودکان را ضعیف می‌داند؛ اما با این استدلال که «نکره آمدن کلمه ایمان عمومیت را می‌رساند و معنا چنین می‌شود: ذریه ایشان در ایمان، که از پدران خود پیروی کرده‌اند، حال چه آن ایمان، ایمان واقعی باشد یا ایمان به حساب حکم شرع باشد»، احتمال شمول اولاد صغیر را رد نمی‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۱۷).

شاید بتوان با کنار هم قرار دادن این آیه با آیاتی که تأکید و تصریح می‌کنند که اهل بهشت هیچ حزن و اندوهی ندارند، ملحق شدن نفوس ناقصه به والدین مؤمن را استنباط نمود؛ زیرا یکی از حزن و اندوه‌های محتمل برای این والدین، ندیدن فرزندان است؛ خصوصاً اینکه این نفوس صاحب عمل سیئه نیستند که به لحاظ باطنی و معنوی در حکم ذریه نباشند تا والدین از ندیدن آنها دچار حزن و دل‌تنگی نشوند.

روایات وارده در ذیل این آیه نیز الحاق نفوس ناقصه به والدین را تأیید می‌کند؛ برای مثال، تفسیر قمی روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام با اشاره به این آیه فرمودند: اطفال شیعیان ما نیز از مؤمنان هستند و روز قیامت آن اطفال را به‌سوی پدران خود هدایت می‌کنند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۳۲)؛ و مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه اشاره می‌کند: در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مؤمنان و فرزندانشان در بهشت‌اند؛ سپس این آیه را قرائت فرمودند (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۶۶). علامه مجلسی در بحار الانوار ذیل همین آیه، از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در قیامت اطفال مؤمنان به ایشان می‌پیوندند (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۸۹).

۲-۲. آیاتی که به کنایه بر معاد همگانی دلالت دارند

مضمون برخی از آیات قرآن به‌گونه‌ای است که می‌توان معاد همگانی را از آنها استنباط نمود؛ اما نوع بیان این آیات به‌گونه‌ای نیست که بتوان به‌صورت قطعی حکم نمود که این آیات بر معاد همگانی دلالت دارند؛ بلکه ممکن است بین مفسران در این مورد اختلاف نظر وجود داشته باشد؛ ازجمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. آیاتی که تأکید می‌کنند، سنت خداوند بر این قرار گرفته است که تمام مخلوقاتی را که خلق کرده و دچار فساد و مرگ شده‌اند، دوباره برگرداند. در این آیات، خلق و اعاده به‌صورت مطلق بیان می‌شود و هیچ مخلوقی از این اعاده مستثنا نمی‌شود. آیه ۴ سوره «یونس» می‌فرماید: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ». در این آیه، دو قید «جمیعاً» و ضمیر «ه» در «یعیده» - که به «الخلق» برمی‌گردد که با الف و لام استغراق دلالت بر اطلاق دارد - بر بازگشت همگانی نفوس به‌سوی خدا دلالت می‌کند. چنان‌که علامه طباطبائی در تفسیر این آیه اشاره می‌کند: این وعده برگشت، به بیان این حقیقت می‌پردازد که این برگشت گوشه‌ای از یک جریان کلی و قطعه‌ای از یک برگشت کلی و اعاده همه خلق است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۱۲). همین مضمون در آیه ۱۰۴ سوره «انبیاء»، به این صورت «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا بِإِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» تکرار می‌گردد و به‌صورت مطلق وعده بازگشت داده می‌شود و معاد را به گروه خاصی منحصر نمی‌کند. در آیه ۱۹ سوره «عنکبوت»، همین مضمون به این صورت «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» تکرار می‌شود؛ و در آیه ۱۱ سوره «روم» نیز این مضمون این‌گونه تکرار می‌شود: «اللَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». علامه طباطبائی در تفسیر آیه اخیر تصریح می‌کند: آیه می‌خواهد این حقیقت را بفهماند که انسان‌ها به‌عنوان جزء و قطعه‌ای از خلقت، به‌سوی او برگشت داده می‌شوند و براساس قانون کلی اعاده، مستثنا بودن عده‌ای از انسان‌ها و حتی حیوانات، مفهومی ندارد؛ زیرا منظور از خلق، در واقع همه موجودات است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۲۴۰).

در این آیات، این مضمون واحد وجود دارد که خلق هر موجود و مخلوقی، اعاده آن موجود و مخلوق را به‌دنبال دارد و برای این اعاده، هیچ استثنایی در نظر گرفته نشده است؛ از این رو نفوس ناقصه یا مستضعفین هم مشمول این سنت الهی خواهند شد.

۲. آیه دیگری که می‌توان به‌نوعی سرنوشت نفوس ناقصه را از آن استنباط نمود، آیه ۳۰ سوره «روم» است که می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». آیه تصریح می‌کند که نوع بشر بر فطرت خداجویی و توحید سرشته شده است. خود آیه صراحتی در مسئله نفوس ناقصه ندارد؛ اما با ضمیمه نمودن روایات وارده در ذیل آن، می‌توان آن را یکی از آیات ناظر به سرنوشت نفوس ناقصه دانست. روایات متعدد تصریح دارند که کودکان بر فطرت توحید و خداجویی متولد می‌شوند؛ برای مثال، از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که فرمودند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۳). در روایت دیگری امام صادق ﷺ می‌فرماید: «قال موسى بن عمران: يا رب اي الأعمال أفضل عندك؟ فقال: حُبُّ الاطفال، فان فطرتهم على توحیدی فإني امتهم أدخلهم برحمتي جنتي» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۱۰۵). در این روایت به‌صراحت بیان می‌شود که اگر کودکان در همان سن کودکی بمیرند، به‌سبب فطرت توحیدشان وارد بهشت می‌شوند.

امام خمینی ﷻ درباره توحید فطری این نفوس بیانی دارد که در راستای موضوع مورد بحث راهگشاست. ایشان درباره نفوس ناقص منزّه - که در حیات دنیا درنیافته‌اند که ایشان را کمالی خاص است یا از طریق وحی این مطلب به گوش ایشان نرسیده است و لذا نه آن را طلب نموده و نه با آن دشمنی نموده‌اند - معتقد است که این نفوس بر اثر غلبه نور توحید فطری، در نهایت اهل سعادت‌اند. سخن ایشان در این‌باره چنین است:

نفوسی که از مبدأ و معاد هیچ خبری ندارند و در غفلت و جهل کامل بوده‌اند، اینها مثل حیوانات بوده و فقط قوای حیوانی‌شان کامل شده. گرچه در اینها صورت اعتقادی توحیدی نمی‌باشد، ولی چون اصل توحید فطری، یعنی همان عشق به کمال که در همه است، در اینها نیز هست، در نتیجه احتمال دارد که همین نور توحید فطری غلبه کرده و نارهای داخلی که منبعت از ملکات هستند را از تأثیر بیندازد؛ و شاید آنچه که در بعضی اخبار است که «یتلاعبون فیها بالنار»، مراد همین اشخاص باشند (موسوی خمینی، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۴۷۵).

گرچه روایات ذیل این آیه ناظر به کودکان است، اما شیخ مفید معتقد است که دیوانگان و ابلهان نیز بر همین فطرت پاک‌اند و از این جهت در حکم اطفال هستند؛ لذا این گروه نیز به‌دلیل همین فطرت توحیدی، پس از مرگ باقی‌اند (مفید، ۱۴۱۲ق، ص ۹۴).

۳. برخی آیات بر این امر دلالت دارند که در آخرت کسی بدون اتمام حجت عذاب نخواهد شد. این آیات بر معاد نفوس ناقصه دلالت ندارند؛ اما اگر بنا بر ادله یا آیات دیگر - اصل معاد داشتن و احیای نفوس ناقصه پس از مرگ اثبات شود؛ از مضمون این آیات می‌توان استنباط نمود که این نفوس حداقل در عذاب و شقاوت نخواهند بود. از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: آیه ۱۳۱ سوره «انعام» که می‌فرماید: «ذَلِكَ اَنْ لَّمْ يَكُنْ رُبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَّاهْلُهَا غَافِلُونَ»، یا آیاتی که در آنها خداوند هلاکت و عذاب را به اتمام حجت و ارسال رسل مشروط کرده است؛ مانند آیه ۴۲ سوره «انفال» که می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» یا آیه ۲۰۸ سوره «شعرا» که می‌فرماید: «وَمَا اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ. ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ». روشن است که نفوس ناقصه به‌سبب نقص فطری، مصداق اتم کسانی هستند که حجت بر ایشان تمام نشده و بنا بر آیاتی که اشاره شد، خداوند عذاب را بر چنین کسانی روا نمی‌دارد.

۴. در آیه ۱۷ سوره «واقعه» که جایگاه بهشتیان و مقربان را وصف می‌کند، چنین آمده است: «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ». روایات وارد شده در ذیل این آیه نشان می‌دهد که آیه به سرنوشت نفوس ناقصه دلالت دارد. در ذیل این آیه، طبرسی در *مجمع البیان* و علامه طباطبائی در *المیزان* و حویزی در *نورالتقلین* روایاتی را نقل می‌کنند که دلالت بر ورود کودکان به بهشت به‌عنوان خدمتگزار بهشتیان دارد. مرحوم طبرسی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که در تفسیر «وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» فرمود: «إِنَّهُمْ أَوْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ حَسَنَاتٌ فَيَثَابُوا عَلَيْهَا وَلَا سَيِّئَاتٌ فَيُعَاقَبُوا عَلَيْهَا فَانزَلُوا هَذِهِ الْمَثَلَةَ» (طبرسی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۳۲۷-۳۲۸)؛ آنها فرزندان مردم دنیا هستند که از یکسو کارهای نیکه ندارند تا پاداش بگیرند و از سوی دیگر گناهی مرتکب نشده‌اند که به‌سبب آن مجازات شوند؛ از این رو در این جایگاه قرار می‌گیرند. حویزی نیز از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت کرده که از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ اطفال مشرکان پرسیدند؛ فرمودند: «آنها خدمتگزاران اهل بهشت‌اند» (حویزی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۲۱۲).

۳. بخش دوم: فرجام نفوس ناقصه از منظر روایات

علاوه بر آیات قرآن، روایات متعددی در متون روایی وجود دارد که با صراحت بیشتری مسئله سرنوشت نفوس ناقصه پس از مرگ را مطرح نموده‌اند؛ اما لازم است که در اینجا این نکته را متذکر شویم که مبنای ما در ذکر روایات، میزان اعتبار سندی و محتوایی این روایات نیست؛ چه آنکه با توجه به کثرت و تعارض و اختلاف فراوان بین این سنخ از روایات، بحث در باب سند و اعتبار این روایات هم یک نوشتار مستقل را می‌طلبد و هم اینکه کسانی از عهدهٔ این کار برمی‌آیند که در حدیث‌شناسی و علوم مربوط به آن تخصص داشته باشند و نویسندگان این متن خود را در چنین جایگاهی نمی‌بینند.

آنچه از مجموع روایات وارد شده در این موضوع به‌صورت قطعی استفاده می‌شود، این است که معاد پدیده‌ای همگانی است و نفوس ناقصه را هم شامل می‌شود؛ اما در باب کیفیت و جایگاه این نفوس در آخرت، اجماعی بین روایات نیست و سرنوشت‌های متعددی برای این نفوس بیان شده است. اگر از وجوه اشتراک این روایات - که در روایات تکرار می‌شود - صرف‌نظر کرده و بر وجوه افتراق آنها تمرکز کنیم، می‌توان روایات وارد شده دربارهٔ سرانجام نفوس ناقصه را در چهار دستهٔ کلی به شرح زیر تقسیم نمود:

۱-۳. روایاتی که سرنوشت نفوس ناقصه را در حکم رازی می‌دانند که باید علم آن را به خدا واگذار کرد

برخی از روایات بر این مضمون تأکید می‌کنند که مسئلهٔ سرنوشت نفوس ناقصه در آخرت، از غیب‌های عالم است و از بحث و نظورری در این باب نهی می‌کنند؛ از جمله اینکه: در روایتی زراره نقل می‌کند: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْأَطْفَالِ الَّذِينَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَلْتَمِسُوا فَقَالَ سَأَلْتَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ. فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ هَلْ تَدْرِي مَا عَنِي بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّمَا عَنِي كَفُّوا عَنْهُمْ وَلَا تَقُولُوا فِيهِمْ شَيْئًا وَرُدُّوا عِلْمَهُمْ إِلَى اللَّهِ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۲)؛ از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اطفالی که به سن تکلیف نرسیده‌اند و از دنیا می‌روند،

سؤال کردم. فرمودند: در این باره از پیامبر ﷺ سؤال شد، آن حضرت فرمودند: خداوند آگاه‌تر است به آنچه انجام می‌دهند. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور پیامبر ﷺ این بوده که سکوت کنید و درباره آن چیزی نگویید و علمش را به خدا واگذار کنید. همچنین در کتاب کافی نقل شده است: «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْوَالِدَانِ فَقَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْوَالِدَانِ وَالْأَطْفَالِ فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳ ص ۲۴۹).

علامه طباطبائی در المیزان با این دیدگاه اظهار همدلی می‌کند و درباره سعاد و شقاوت اخروی نفوس غیر عاقل تصریح می‌کند:

آنچه که قرآن شریف در این باب ذکر فرموده، مجملاتی است که نمی‌توان از آن حکم جزئیات را و اینکه مستضعفین هم سعاد و شقاوت اخروی دارند یا خیر استفاده نمود؛ زیرا جزئیات احوال مردم در آخرت، امری نیست که عقل بتواند از آن سر درآورد. از جمله آن مجملات، آیات زیر است که می‌فرماید: «و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم» و نیز «ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیهم کتتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا لم تکن ارض الله واسعه فتحاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و سائت مصیرا الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلہ و لا یهتدون سییلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۵۳۴).

علامه مجلسی در بحار الانوار این دیدگاه را قول راجح شیعیان نمی‌داند و از آن دفاع نمی‌کند و ذکر این نوع روایت را از باب تقیه می‌داند؛ زیرا عامه بر واگذاری سرنوشت این نفوس به علم الهی تأکید بیشتری دارند (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۵)؛ اما ایشان در کتاب *مرآة العقول* این قول را بهترین قول درباره سرنوشت کودکان می‌داند. اصل سخن وی چنین است: «وفی بعض الأخبار أن معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله أعلم بما كانوا عاملین أن كفوا عنهم ولا تقولوا فیهم شیئا، وردوا علمهم إلى الله، وهذا أحسن الأمور فی هذا الباب، ویکفینا القول بأن الله تعالی لا یظلمهم ولا یجور علیهم ولا یدخلهم النار بغير حجة» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - ب، ص ۲۰۸). علامه مجلسی تنها سخن ممکن درباره این نفوس را این می‌داند که بگویم خداوند به این نفوس ظلم نمی‌کند و بدون اتمام حجت آنها را وارد در عذاب نمی‌کند.

به نظر می‌رسد که وقتی به لحاظ عقلی امکان سخن قطعی گفتن درباره سرنوشت اخروی نفوس ناقصه میسر نیست و در متون نقلی هم یا به تعبیر علامه طباطبائی سخن به اجمال گفته شده یا اختلاف روایات در حدی است که باهم قابل جمع نیستند، شاید اقتضای احتیاط، اخذ همین قول باشد؛ خصوصاً اینکه در متون دینی - به دلیل عدم احاطه ما به اسباب عذاب و غفران - از حکم کردن درباره جایگاه اخروی انسان‌ها نهی شده است.

۲-۳. روایاتی که بر سعادت‌مند بودن نفوس ناقصه دلالت دارند

در متون روایی روایت‌های متعددی وجود دارد که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر این نکته دلالت دارند که نفوس ناقصه نه تنها با مرگ معدوم نمی‌شوند، بلکه مشمول رحمت الهی شده، سرنوشت سعادت‌مندان‌ای خواهند داشت. این روایات را می‌توان در سه دسته به شرح زیر تقسیم نمود:

۲-۳. روایاتی که به صورت مستقیم بر سعادت‌مند بودن این نفوس تصریح می‌کنند

اهل سنت بر سعادت‌مند بودن نفوس ناقصه تأکید بیشتری دارند؛ چنان‌که علامه مجلسی در *بحار الانوار* در فصلی تحت عنوان «الاطفال و من لم یتیم علیهم الحجة فی الدنیا» تصریح می‌کند که اهل سنت در کنار قول به واگذار نمودن مسئله سرنوشت نفوس ناقصه به خدا، قول صحیح را این می‌دانند که این نفوس اهل بهشت خواهند بود و به حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ استناد می‌کنند که در معراج حضرت ابراهیم علیه السلام را در حالی دیدند که مشغول بزرگ کردن کودکان بودند و از حضرت پرسش می‌شود که آیا این شامل اولاد مشرکان هم می‌شود و پیامبر تأیید می‌کنند (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۵).

در روایات وارده در کتب شیعه، هرچند کمتر به صورت مطلق نفوس ناقصه را اهل سعادت معرفی می‌کنند و بیشتر بر سعادت‌مند بودن اطفال مؤمنان تأکید می‌شود، اما اولاً چنان‌که علامه مجلسی تصریح می‌کند، متکلمان شیعه معتقدند که سعادت شامل تمام نفوس ناقصه می‌شود و حتی اطفال مشرکان هم وارد آتش نمی‌شوند (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۴)؛ ثانیاً در متون روایی شیعه هم روایاتی وجود دارد که بر سعادت‌مند بودن تمام نفوس ناقصه دلالت دارند؛ از جمله اینکه: امام رضا علیه السلام در پاسخ به نامه مأمون برای معرفی اسلام محض، تصریح می‌کند که کودکان به واسطه گناه و موقعیت پدرانشان عذاب نمی‌شوند. اصل روایت چنین است: «...لا یعذب الله تعالی الأطفال بذنوب الآباء و لا تزر وزارة و زر أخرى و أن لیس للإنسان إلا ما سعی و لله أن یعفو و یتفضل و لا یجور و لا یظلم...» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۵). شیخ صدوق در *الخصال* هم همین روایت را عیناً نقل می‌کند (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۰)؛ علامه مجلسی نیز از *ضرر کتبی* از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که به امام علیه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم؛ کسانی که معتقد به توحید و نبوت محمد صلی الله علیه و آله هستند، ولی گناهکارند و در حین مرگ هم امامی برای خود نمی‌شناسند و به ولایت شما معتقد نیستند، چه وضعی خواهند داشت؟ امام علیه السلام فرمودند: ایشان بعد از مردن، در همان قبر خود هستند و از آنجا بیرون نمی‌آیند. بله اگر اعمالی صالح داشته باشند و اظهار دشمنی با اهل بیت علیهم السلام نکرده باشند، از همان زیر زمین کانالی بر ایشان کشیده می‌شود تا از آن به بهشتی که خدا آن را در مغرب خلق کرده است، درآیند. روح این‌گونه افراد از آن حفره به آن بهشت داخل می‌شود و تا روز قیامت در آنجا می‌مانند، تا خدای را دیدار کنند و به حسنت و گناهانشان حسابرسی شود؛ یا به بهشت بروند یا به دوزخ؛ اینها یابند مرجون لامر الله. آن‌گاه فرمود: مستضعفین، یعنی ابلهان و اطفال خردسال و اولاد مسلمانان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، نیز همین وضع را دارند» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۶۹، ص ۱۵۸). علامه طباطبائی در *المیزان* بعد از نقل این حدیث از *تفسیر عیاشی* می‌نویسد: این حدیث به طور مستفیض - یعنی به طرق بسیار زیاد - از زراره نقل شده است؛ هم مرحوم کلینی آن را آورده، هم شیخ صدوق و هم عیاشی؛ و همه اینها به چند طریق از او نقل کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۹۰). این شهر آشوب مازندرانی نیز در کتاب *متشابه القرآن* در ذیل آیه «وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» تصریح می‌کند که «و لا خلاف أنه یدخلها الأطفال و المجانبین إلا أنهم تبع للمتقین» (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۲۸، ج ۲، ص ۱۱۶). همچنین علامه مجلسی در *بحار الانوار* در

فصل «أحوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله»، سؤال قبر (و بالتبع عذاب قبر) را دربارهٔ نفوس ناقصه منتفی می‌داند و تصریح می‌کند: «ثم اعلم أن مقتضى قواعد العدلية و ظواهر النصوص الماضية و الآتية أنه إنما يسأل في القبر المكلفون الكاملون لا الأطفال و المجانين و المستضعفون» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۶ ص ۲۷۸). *ابوالفتح کراچکی* نیز در کتاب *کنزالفوائد* در توضیح آیه «وَأَخْرَجُوا مَرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» می‌نویسد: «و أن الأطفال و المجانين و البله من الناس يتفضل عليهم في القيامة بأن تكمل عقولهم و يدخلون الجنان» (کراچکی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۵۱).

حتی برخی از روایات، نه تنها برای نفوس ناقصه یک سرنوشت سعادت‌مدانه مطرح می‌کنند، بلکه گاهی جایگاه برخی از نفوس ناقصه (اطفال مؤمنان) را تا حدی بالا می‌دانند که آنان را شفیع پدر و مادر خود در قیامت معرفی می‌کنند (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۹۵). علامه مجلسی هم حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که می‌فرماید: با زنانی که خوش صورت، اما نازا هستند، ازدواج نکنید که من در روز قیامت به اتمم مباحات می‌کنم. آیا نمی‌دانید که فرزندان در زیر عرش رحمان برای والدین خود استغفار می‌کنند؛ درحالی‌که ابراهیم علیه السلام و ساره آنها را در کوهی از مشک و عنبر و زعفران بزرگ می‌کنند؟ (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۳).

۲-۳. حدیث رُفَع القلم (تنجیز تکلیف در صورت علم و قدرت)

احادیث وارده در ذیل «رفع القلم» گرچه صراحت به سعادت‌مند بودن نفوس ناقصه ندارند، اما مضمون و محتوای آنها بیشتر بر این دلالت دارد که نفوس ناقصه مشمول رحمت الهی می‌شوند. حدیث رفع القلم به دو صورت روایت شده که یک صورت آن مستقیم به نفوس ناقصه اشاره می‌کند و صورت دیگر آن، گرچه به صورت مصداقی به نفوس ناقصه اشاره نمی‌کند، اما محتوای آن به‌گونه‌ای است که نفوس ناقصه را هم شامل می‌شود.

صورت مستقیم حدیث رفع القلم که به کرات و البته با تفاوت‌های جزئی نقل شده، این‌گونه است: امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثَةِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ وَ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَ الْغُلَامِ حَتَّى يَبْلُغَ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۳۰، ص ۶۸۱). شیخ مفید در *الارشاد* (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۰۴) و شیخ صدوق در *الخصال* و *من لا يحضره الفقيه* (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۹۴؛ همو، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۵۱) و شیخ طوسی در *التهدیب* (۱۳۶۵، ج ۱۰، ص ۱۵۲) همین حدیث را روایت کرده‌اند.

اما صورت دیگر حدیث رفع القلم عمومیت و شمول بیشتری دارد و با اختلاف‌های جزئی در منابع مختلف حدیثی ثبت شده است. در *الخصال* به نقل از امام صادق علیه السلام این حدیث این‌گونه روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از امت من مؤاخذه و عذاب دربارهٔ نه چیز برداشته شده است: اول کارهایی که از روی خطا به‌جا آورده و در عمل به آن تعدی ندارند؛ دوم کارهایی که از روی فراموشی و نسیان به‌جا می‌آورند؛ سوم کارهایی که از روی اکراه به‌جای می‌آورند؛ یعنی خود میل به آن ندارند، ولی شخصی آنان را به این عمل مجبور می‌کند؛ چهارم کارهایی که ندانسته به‌جای می‌آورند؛ مثل آنکه از طرف خدا فلان تکلیف وارد شده را ترک کنند؛ پنجم کارهایی که از عهدهٔ آنان

خارج است و قدرت و توانایی آن را ندارند؛ ششم کارهایی که از روی اجبار و ضرورت انجام می‌دهند؛ هفتم حسد کردن بدون اینکه اظهار کنند؛ هشتم به فال بد گرفتن؛ چون انسان نباید هیچ چیز را به فال بد بگیرد، ولی فال بد در دل بدون اختیار و بدون ترتیب اثر، گناه ندارد و مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد؛ نهم برخی از خطورات در دل که دربارهٔ مبدأ آفرینش شک می‌کنند (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۱۷).

مورد چهارم و پنجم شامل نفوس ناقصه می‌شود؛ چه آنکه نفوس ناقصه فاقد شرط آگاهی به حسن و قبح و باید و نباید افعال هستند؛ و مورد پنجم هم از این حیث شامل نفوس ناقصه می‌شود که این نفوس به سبب نقصان ذاتی و فطری، تکلیف از عهدهٔ آنها خارج است. هرچند از حدیث رفع القلم نمی‌توان به کیفیت و وضع نفوس ناقصه در آخرت پی برد، اما دست کم این نکته قابل اثبات است که نفوس ناقصه به دلیل مکلف نبودن، مشمول حساب و کتاب و بالتبع عذاب و عقاب نخواهند شد؛ زیرا آغاز روایت تصریح دارد که از این گروه‌ها عذاب و مؤاخذه برداشته شده است.

۳-۲-۳. روایاتی که سرنوشت کودکان را این می‌دانند که کودکان به‌عنوان خدمتکاران اهل بهشت محشور می‌شوند

روایات وارده در این مضمون متفاوت‌اند. برخی از این روایات به صورت مطلق سرنوشت کودکان را این گونه ترسیم می‌کنند که کودکان در آخرت به‌عنوان خدمتکاران اهل بهشت محشور می‌شوند؛ مانند این حدیث که علامه مجلسی نقل می‌کند: «قَوْلُهُ تَعَالَى يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ الْوُلْدَانُ أَوْلَادُ أَهْلِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ حَسَنَاتٌ فَيُثَابُونَ عَلَيْهَا وَلَا سَيِّئَاتٌ فَيُعَاقَبُونَ عَلَيْهَا فَانزَلُوا هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ». برخی از احادیث این نوع سرنوشت را مختص به اطفال مشرکان و کافران می‌دانند: «وَعَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَطْفَالِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ خَدَمُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَى صُورَةِ الْوُلْدَانِ خُلِقُوا لِخِدْمَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۱). این دست از روایات، هم معاد نفوس ناقصه را تأیید می‌کنند و هم آنها را جزء واردشدگان در بهشت معرفی می‌نمایند.

۳-۲-۴. احادیث دال بر بزرگ شدن اطفال توسط حضرت ابراهیم ع و ساره و فاطمه ع

برخی از روایات، سرنوشت اخروی اطفالی را که پدران آنها مؤمن بوده‌اند، این گونه شرح می‌دهند که آنها پس از مرگ توسط حضرت فاطمه ع یا حضرت ابراهیم ع و ساره یا توسط خانوادهٔ خود مورد پرورش و تربیت قرار می‌گیرند. هرچند این احادیث تربیت اخروی را مختص به کودکانی می‌دانند که پدران آنها مؤمن هستند اما با توجه به اینکه اولاً سایر نفوس ناقصه در نقص عقلی و بیرون بودن از عهدهٔ تکلیف، با اطفال مؤمنان تمایز خاصی ندارند و ثانیاً این تفکیک با عدل و رحمانیت خداوند سازگار نیست، این تخصیص محل تأمل است؛ و شاید بتوان وجه تخصیص در این روایات را این دانست که این احادیث در مقام بیان سرنوشت نفوس کودکان به صورت مطلق یا سرنوشت تمام نفوس ناقصه نبوده‌اند؛ بلکه برای فهم این احادیث باید قرائن حالیهٔ محتمل را لحاظ نمود؛ از جمله اینکه مثلاً پرسش کنندگان، از سرنوشت کودکانی که والدین آنها مؤمن بوده‌اند، از معصوم پرسش نموده‌اند.

از جمله احادیث وارده در این باب می‌توان به این موارد اشاره کرد: در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارده شده است: «چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد، نداکننده در ملکوت آسمان‌ها و زمین ندا کند: آگاه باشید که فلانی مرد. پس اگر پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان مرده باشند به‌سوی او دفع شود که او را غذا دهد؛ و اگر نه، به‌سوی فاطمه زهراء - صلوات الله علیها - دفع شود که او را غذا دهد؛ تا آنکه پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خاندانش از مؤمنان بیابند. پس حضرت فاطمه علیها السلام آن طفل را به او می‌دهد» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۹۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۸۹). همچنین در *من لایحضره الفقیه*، روایتی به شرح ذیل از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «به‌درستی که خداوند تبارک و تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت ساره را متکفل و سرپرست کودکان مؤمنان قرار داده است که به‌وسیله درختی در بهشت به آنها غذا می‌دهند. پس هنگامی که روز قیامت فرارسد، به کودکان لباس پوشانده می‌شود و پاک و معطر به‌سوی پدران خود در بهشت هدایت می‌شوند» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ص ۴۹۰). مرحوم مجلسی نیز در *بحار الانوار* از امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کند: «چون رسول الله صلی الله علیه و آله در شب معراج به آسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد، گفت: کجاست پدرم ابراهیم علیه السلام؟ گفتند: او با اطفال شیعیان علی علیه السلام است؛ و چون داخل بهشت شد، دید که حضرت ابراهیم علیه السلام در زیر درختی است که پستان‌ها دارد، مانند پستان‌های گاو؛ و اطفالی چند از آن پستان‌ها می‌مکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید، حضرت ابراهیم علیه السلام برمی‌خیزد و پستان‌ها را به دهان ایشان می‌گذارد...» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۰).

نکته مهم و محل تأملی که در این روایت وجود دارد، امکان تکامل و رشد نفوس در عالم آخرت است. گرچه درباره چگونگی و چندوچون این تکامل نمی‌توان چیزی گفت، اما درباره امکان تکامل نفوس بعد از مرگ می‌توان پرسش نمود. فلاسفه مسلمان این امکان را نفی نمی‌کنند و برخی از ایشان همچون *فارابی* معتقدند که ممکن است نفوس ناقصه به عالم افلاک بپیوندند و در آنجا به تکامل برسند. *ابن سینا* هم در *النجات*، ضمن اشاره به دیدگاه *فارابی*، آن را محتمل می‌داند (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۶۹۷). به‌نظر می‌رسد معادل عالم افلاک در زبان دین، همان عالم برزخ باشد که بنا بر متون دینی در آنجا خیرات و صداقات واصله سبب تکامل شخص می‌شود و امکان پاک شدن گناهکاران در این عالم میسر است؛ همچنان که *آیت‌الله حسن زاده آملی* تصریح می‌کند: از لوازم و نتایج استكمال برزخی این است که افرادی که سیر استکمالی آنها در عالم ماده متوقف یا کند شده است، در عالم برزخ به‌سبب نبود وجود موانع مادی و طبیعی، این سیر می‌تواند ادامه یابد (حسن زاده آملی، ۱۳۷۹، ص ۸۲۱).

۳-۳. روایاتی که بر سعادت‌مند بودن برخی از نفوس ناقصه و شقاوت‌مند بودن برخی دیگر دلالت دارند

برخی از روایات، سرنوشت‌های متفاوتی برای نفوس ناقصه مطرح می‌کنند؛ به این صورت که فرزندان مؤمنان را سعادت‌مند و فرزندان مشرکان را اهل شقاوت می‌دانند. هرچند این دسته از روایات معمولاً در مورد سرنوشت کودکان وارد شده‌اند، اما از آنجاکه دیوانگان و ابلهان از حیث تکلیف تفاوت چندانی با کودکان ندارند، بعید نیست که بتوان این روایات را به تمام نفوس ناقصه تعمیم داد.

برخی از این روایات، صرفاً بر سعادت‌مند بودن اولاد مؤمنان اشاره می‌کنند و دربارهٔ سرنوشت سایر نفوس ناقصه ساکت‌اند؛ که نمونه‌های آن در بالا گذشت؛ و برخی از روایات بر الحاق فرزندان به والدین خود (کودکان مؤمنان به پدران مؤمن و کودکان مشرکان به پدران مشرکشان) اشاره می‌کنند. احادیث وارده در مضمون دوم، با تفاوت‌های جزئی و به کرات در بیشتر کتب روایی شیعه ثبت شده‌اند که در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می‌شود:

مرحوم کلینی در *اصول کافی* به نقل از امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت می‌کند: «قَالَ عَلِيُّ رضي الله عنه أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ مَعَ آبَائِهِمْ فِي النَّارِ وَأَوْلَادُ الْمُسْلِمِينَ مَعَ آبَائِهِمْ فِي الْجَنَّةِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ أَمَّا أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَحْتَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ يَلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا إِيْمَانُ الْآحِقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۴۹). شیخ صلوق در *من لا يحضره الفقيه* همین مضمون را این‌گونه روایت می‌کند: «وَرَوَى جَعْفَرُ بْنُ بُشَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ يَمُوتُونَ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغُوا الْحَيْثَ قَالَ كَفَّارٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ يَدْخُلُونَ مَدَاخِلَ آبَائِهِمْ» (صدوق، ۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۹۲). علامه مجلسی در *بحارالانوار* همین مضمون را این‌گونه روایت می‌کند: «وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ أَمَّا أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ يُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ يَلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا إِيْمَانُ الْآحِقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۲).

پذیرش مضمون این احادیث دشوار است و با اصول اعتقادی شیعه سازگار نیست؛ زیرا اولاً بنا بر اعتقاد شیعه، فعل قبیح از خدا صادر نمی‌شود و مجازات و عقاب کودکان مصداق عقاب غیرمکلف است و عقل عذاب کودکان را قبیح می‌داند؛ ثانیاً این احادیث حتی با نص قرآن نیز سازگار نیستند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵). بنابراین پذیرش معنای ظاهری و اولیهٔ این سنخ از روایات با سایر محکّمات دینی آنچنان ناسازگار است که یا باید در سند این احادیث شک و تردید کرد یا باید معنایی غیر از معنای ظاهری را در آنها جست‌وجو نمود؛ خصوصاً اینکه روایات واردشده در مورد سرنوشت نفوس ناقصه، منحصر در این سنخ روایات نیست.

۳-۴. روایاتی که سرنوشت نفوس ناقصه را به یک امتحان اخروی محول می‌کنند

بعضی از روایات، سرنوشت نفوس ناقصه را به یک امتحان اخروی محول می‌کنند؛ به این معنا که خدای متعال در قیامت این نفوس را امتحان می‌کند و هرکس در آن امتحان از فرمان خدا اطاعت کند، به بهشت می‌رود و هرکس سرپیچی کند، روانهٔ جهنم خواهد شد. این مضمون در متون روایی به کرات و با تعابیر تقریباً مشابه در مورد سرنوشت اطفال پس از مرگ ذکر شده است؛ برای مثال، مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند:

زراره گوید که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا از وضعیت کودکانی که می‌میرند، از پیغمبر سؤال شده که خدا با آنها چه می‌کند؟ فرمودند: قطعاً پرسیده شده است و حضرت پاسخ داده‌اند که خداوند کاملاً داناست به اینکه اگر زنده می‌ماندند، چه می‌کردند. آن‌گاه فرمودند: ای زراره! آیا می‌دانی معنای فرمودهٔ آن حضرت - که خدا داناتر است به اینکه اگر زنده می‌ماندند چه می‌کردند - چیست؟ زراره گفت: نه. فرمودند: چون روز رستاخیز فرارسد، خداوند بر هفت گروه حجت آورد: ۱. کودکان که پیش

از بلوغ از دنیا رفته‌اند؛ ۲. کسانی که در زمان فترت - یعنی میان دو رسول - از دنیا رفته‌اند؛ ۳. پیران سالخورده که پیغمبر را درک کرده‌اند؛ ولی به سبب زیادی سن، عقل خود را از دست داده بوده‌اند؛ ۴. بیخردان یا عقب‌افتادگان؛ ۵. دیوانگان و ساده‌لوحان که دارای عقل نیستند و نمی‌اندیشند؛ ۶. کران که حس شنوایی نداشته‌اند؛ ۷. گنگ‌ها و لال‌های مادرزاد. سپس اضافه کردند که هر کدام از این طوایف، با خداوند عزوجل احتجاج نمایند و خداوند عزوجل فرستاده‌ای به سوی آنان گسیل دارد و آتشی برای امتحان ایشان برافروزد. پس به آنان فرمان دهد و گوید: پروردگار شما امر فرموده که خود را در این آتش افکنید. پس هر کس که داخل شد، بر او سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۴۹).

همین روایت را مرحوم مجلسی در *بحار الانوار* (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۸۹) و شیخ صدوق در *توحید و من لایحضره الفقیه* (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۹۰؛ همو، ۱۴۱۳ق، ج ۳ ص ۴۹۰) نقل می‌کنند.

مرحوم مجلسی در *بحار الانوار* ضمن بیان نظر متکلمان شیعه مبنی بر اینکه هیچ نفس ناقصه‌ای وارد آتش نمی‌شود، بدون اینکه با نظر ایشان مخالفتی کند، تصریح می‌کند که نظر محدثان همین قول اخیر (تکلیف و امتحان اخروی) است. اصل سخن وی چنین است: «اعلم أنه لا خلاف بین أصحابنا فی أن أطفال المؤمنین یدخلون الجنة و ذهب المتکلمون منا إلى أن أطفال الکفار لا یدخلون النار فهم إما یدخلون الجنة أو یسکنون الأعراف و ذهب أكثر المحدثین منا إلى ما دلت علیه الأخبار الصحیحة من تکلیفهم فی القيامة بدخول النار» (مجلسی، ۱۴۰۴ق - الف، ج ۵، ص ۲۹۴). البته چنان که اشاره شد، مرحوم مجلسی در *مرآت‌المقول*، قول راجح درباره این نفوس را واگذار نمودن آن به علم الهی می‌داند.

پذیرش معنای ظاهری این سنخ احادیث دشوار است؛ زیرا از یک طرف عالم آخرت عالم جزاست نه عالم تکلیف؛ از طرف دیگر، تکلیف داخل شدن در آتش، در حکم تکلیف به ما لایطاق است. چگونه یک کودک ناتوان می‌پذیرد که وارد آن آتش سوزناک شود؟ بنابراین به نظر می‌رسد که این سنخ از احادیث بر معنایی غیر از معنای ظاهری دلالت دارند؛ چنان که علامه طباطبائی در توجیه و تفسیر این سنخ از روایات، ضمن تصریح به این امر که سرنوشت نفوس ناقصه امری نیست که عقل به آن دسترسی داشته باشد و آیات قرآن هم در این مورد مجمل هستند، می‌نویسد:

گناه و مغفرت، مراتب متعددی دارد؛ و گناه و مغفرت منحصر در مخالفت تکلیف نیست؛ بلکه بعضی از مراحل مغفرت متعلق به مرض‌های قلبی و احوال بدی می‌شود که عارض بر قلب شده و بین قلب و پروردگار حجاب می‌شود. مستضعفین، درست است که به خاطر ضعف عقل و یا نداشتن آن تکلیف ندارند، لیکن چنان هم نیستند که ارتکاب کار زشت در دلشان اثر نگذاشته و دل‌هایشان را آلوده و محجوب از حق نسازد؛ بلکه در این جهت با غیرمستضعفین یکسان‌اند؛ و خلاصه در تنعم به نعیم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهی، محتاج به ازاله آن مرض‌ها و دریدن آن پرده‌ها هستند؛ و چیزی هم از عهده ازاله و رفع آن بر نمی‌آید، مگر همان عفو پروردگار و پرده‌پوشی و مغفرت او. بعید نیست مراد از روایاتی هم که می‌گوید: «خداوند سبحان مردم را محسور می‌کند و آتشی را هم

می‌آفریند، آن‌گاه به مردم دستور می‌دهد تا در آتش داخل شوند؛ پس هرکس وارد آتش شود داخل بهشت می‌شود و هرکس سرپیچی کند، داخل جهنم میشود»، همین معنا باشد؛ یعنی مراد از آتش، رفع آن پرده‌ها و معالجه آن مرض‌ها باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۵۳۴-۵۳۵).

نتیجه‌گیری

نفوس ناقصه از تعابیر فلاسفه مسلمان است و منظور ایشان از نفوس ناقصه، گروهی از انسان‌هاست که قوه عاقله ایشان در حدی نیست که در فهم حق و باطل و صواب و خطا حجت بر ایشان تمام شده باشد؛ و مصداق آن را نفوس کودکان، دیوانگان و ابلهان می‌دانند. اگر بخواهیم معادلی برای اصطلاح نفوس ناقصه در متون دینی پیدا کنیم، شاید بهترین معادل، تعبیر «مستضعفین» یا «رُفَع القلم» باشد.

مسئله سرنوشت نفوس ناقصه یکی از چالش‌انگیزترین مسائل در موضوع معاد است. در قرآن به صورت مصداقی و به تصریح، آیه‌ای در مورد سرنوشت نفوس ناقصه پس از مرگ وجود ندارد؛ اما آیات متعددی هست که بر معاد همگانی دلالت می‌کنند. آیاتی را که بر معاد همگانی - و بالتبع معاد نفوس ناقصه - دلالت دارند، می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: الف) آیاتی که صراحت کمتری بر مقصود دارند؛ اما می‌توان آنها را در راستای معاد همگانی فهمید؛ ب) آیاتی که با صراحت بیشتری بر معاد داشتن و احیای نفوس ناقصه پس از مرگ دلالت دارند. در متن مقاله، این آیات و احادیث وارد شده در ذیل این آیات، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

اما در متون روایی، مسئله سرنوشت نفوس ناقصه در آخرت با تفصیل و تصریح بیشتری مطرح شده و روایات متعددی در این باب وارد شده است. آنچه از مجموع این روایات به صورت قطع استفاده می‌شود، این است که معاد پدیده‌ای همگانی است و نفوس ناقصه را هم شامل می‌شود؛ اما در باب کیفیت و جایگاه این نفوس در آخرت، اجماعی بین روایات وجود ندارد و سرنوشت‌های متعددی برای این نفوس بیان شده است؛ حتی مضمون برخی روایات به گونه‌ای است که پذیرش معنای ظاهری آنها دشوار است. روایات وارد شده در مورد سرانجام نفوس ناقصه را می‌توان در چهار دسته کلی به شرح زیر تقسیم نمود: ۱. روایاتی که بر سعادت‌مند بودن نفوس ناقصه دلالت دارند؛ ۲. روایاتی که مسئله نفوس ناقصه را در حکم رازی می‌دانند که باید به خدا واگذار شود؛ ۳. روایاتی که سرنوشت نفوس ناقصه را به یک امتحان اخروی محول می‌کنند؛ ۴. روایاتی که بر سعادت‌مندی برخی از نفوس ناقصه و شقاوت‌مند بودن برخی دیگر دلالت دارند.

بیشتر احادیث وارد شده در باب نفوس ناقصه و تفسیر مفسران از آیات مربوط به این مسئله، در این راستاست که این نفوس مشمول رحمت و فضل الهی قرار می‌گیرند. بنابراین با توجه به این غلبه می‌توان گفت، احادیثی که بر عذاب و شقاوت نفوس ناقصه دلالت دارند، خلاف مشهور روایات هستند؛ ضمن اینکه متکلمان شیعی هم این قول را با تأکید رد می‌کنند. به نظر می‌رسد که قابل دفاع‌ترین دیدگاه در میان روایات، یکی از دو قول زیر است: اینکه درباره سرنوشت این نفوس سکوت کنیم و مسئله را به خدا واگذاریم؛ یا اینکه تمام این نفوس را مشمول رحمت الهی و برخوردار از سعادت اخروی بدانیم.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات والتنبیهات*، قم، البلاغه.
- ____، ۱۳۷۹، *النجاة من الغرق فی بحر الغلالات*، تهران، دانشگاه تهران.
- ____، ۱۴۰۰ق، *رسائل ابن سینا*، قم، بیدار.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۲۸، *مشابه القرآن*، قم، بیدار.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، *تفسیر تسنیم*، چ چهارم، قم، اسراء.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۹، *سرح العیون فی سرح العیون*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۳۷۳، *تفسیر نور تقنین*، قم، اسماعیلیان.
- دستغیب، سید عبدالحسین، ۱۳۹۵، *عدل*، قم، جامعه مدرسین.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۰۴ق، *الدر المشهور فی التفسیر بالمأثور*، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۱، *معانی الاخبار*، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۳۶۲، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۳۷۸، *عیون اخبار الرضا*، تهران، جهان.
- ____، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین.
- ____، ۱۴۱۳ق، *من لایحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طهرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۴، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۶۵، *التهدیب*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- عزیزی علویجه، مصطفی، ۱۳۸۸، «فرجام کودکان در آخرت»، *معرفت*، ش ۱۴۴، ص ۶۸-۶۱.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *تفسیر العیاشی*، تهران، چاپخانه علمیه.
- فارابی، ابونصر، ۱۳۶۱، *آراء اهل مدینه فاضله*، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، کتابخانه طهروری.
- ____، ۱۹۹۶م، *سیاست المدنیه*، بیروت، مکتبه الهلال.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *اصول الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- کراچکی، ابوالفتح محمد بن علی، ۱۴۱۰ق، *کنز الفوائد*، قم، دار الذخائر.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ق - الف، *بحار الانوار*، بیروت، دارالاحیاء التراث.
- ____، ۱۴۰۴ق - ب، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۲ق، *اوائل المقالات*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید.
- ____، ۱۴۱۳ق، *الارشاد*، قم، کنگره جهانی شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۳۹۲، *تقریرات فلسفه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- یوسفی زاده، محمد علی، ۱۳۹۴، «وضعیت مستضعفان فکری در آخرت»، *معرفت*، ش ۲۱۷، ص ۵۵-۷۰.